

## تناسخ و مسخ در حکمت متعالیه

\*دکتر علی ارشدریاحی

\*\*افسانه صباغان

### چکیده

در این مقاله سازگاری قول به استحاله تناسخ و اعتقاد به مسخ در حکمت متعالیه مورد بررسی قرار گرفته است به این منظور ضمن تعریف و ذکر اقسام تناسخ، محذوراتی که موجب شده است فلاسفه حکمت متعالیه تناسخ را محال بدانند، جمع آوری شده است و سپس با توجه به آراء این حکما در مورد حقیقت و واقعیت مسخ، مشخص شده است که هیچ یک از آن محذورات در مسخ وجود ندارد و در نتیجه قول به استحاله تناسخ با اعتقاد به مسخ کاملاً سازگار است.

واژه های کلیدی : تناسخ ، مسخ ، صور اخروی ، ملکات نفسانی ، تجسم اعمال.

---

\* دانشیار گروه الهیات دانشگاه اصفهان

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی گروه الهیات دانشگاه تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۰/۱۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۱/۳۰

طرح مسئله

فلاسفه حکمت متعالیه با ادله ای اثبات می کنند که تناسخ محال است؛ یعنی محال است نفس انسانی بعد از مرگ به بدن موجود دیگری منتقل شود. برای مثال ، نفس یک انسان بعد از جدا شدن از بدنش به بدن یک بوزینه یا خوک منتقل شود و به این ترتیب انسانی به حیوانی تبدیل گردد. از طرف دیگر همین فلاسفه بر اساس آیات و روایات قائل به مسخ برخی از امم گذشته اند و می گویند: برخی از اقوام یهود به بوزینه و خوک تبدیل شده اند. در اینجا این سوال مطرح می شود که چگونه می توان از یک طرف تناسخ را محال دانست و از طرف دیگر قائل به مسخ شد.

برای پاسخ به سوال مذکور لازم است که ابتدا هر یک از مفاهیم تناسخ و مسخ به طور جداگانه تبیین گردد. بنابراین عناوین این مقاله در سه قسمت تنظیم شده است: در قسمت اول تعریف ، اقسام و ادله استحاله تناسخ و در قسمت دوم مسخ و ادله اثبات آن در حکمت متعالیه و در قسمت سوم سازگاری اعتقاد به مسخ و استحاله تناسخ مطرح گردیده است.

## الف- تناسخ:

### ۱- تعریف تناسخ:

تناسخ مشتق از ماده «نسخ» و از نظر لغوی به معنای نقل یا زائل کردن شیئی به وسیله شیء دیگری است که به دنبال شیء اول می آید. در اصطلاح حکما به این معناست که روح که مبدا شخصیت و موجودیت انسان است ، به بدن دیگری منتقل شود و اساس موجودیت آن را تشکیل دهد. (سبحانی ، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۲۸۹)

نظریه تناسخ هرچند مسبوق به روزگاران کهن است، ولی در خلال دو قرن پنجم و ششم قبل از میلاد آشکار شد و شکل واضحی به خود گرفت. (فاخوری ، ۱۳۷۳ ، ص ۲۰)

## ۲- اقسام تناسخ:

مرحوم سبزواری در یک تقسیم بندی کلی تناسخ را به تناسخ ملکی و ملکوتی تقسیم می کند: تناسخ ملکوتی عبارت است از متمثل شدن نفس مفارق به صورت های برزخی ای که مناسب با ملکات و اخلاق دنیوی اوست. تناسخ ملکی عبارت است از تعلق گرفتن نفس مفارق به بدن دیگری در عالم طبیعت. این نوع از تناسخ را تناسخ نقلی، طبیعی، اتصالی، و محال نیز می نامند. (سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۳۷۵) همچنین آن را به اقسام مختلفی تقسیم کرده اند که متداول ترین آن به شرح ذیل است:

- تناسخ مطلق: قائلین به این نوع از تناسخ تعداد بسیار کمی حکما می باشند که به تناسخیه معروف اند. ملاصدرا این طبقه را از حیث تحصیل پایین ترین طبقه حکما و از جهت رای و نظر، سست ترین و سخیف ترین آنان می داند، چرا که ایشان معتقدند: تجرد نفوس پس از جدایی از ابدان ممتنع است و این نفوس همواره در بدن حیوانات و غیر حیوانات در تردد و رفت و آمد می باشند (ملاصدرا، ۱۳۶۲، ص ۳۸۳)

- تناسخ صعودی: در تناسخ صعودی، نفس به پایین ترین درجه وجودی حیات تعلق پیدا کرده، در هر دوره از تناسخ به مرحله بالاتری راه می یابد. معتقدین به این نوع از تناسخ می پندارند که پایین ترین درجه حیات، حیات نباتی است و فقط نبات سزاوار قبول فیض جدید است. نفس پس از طی این دوره و حرکت از گیاهی به گیاه کاملتری، به مرتبه ای می رسد که نزدیک ترین مرتبه به عالم حیوانیت است. (مانند درخت خرما) سپس به پایین ترین مرتبه از مراتب حیوان (مانند کرمها که یک حس بیشتر ندارند) انتقال می یابد و از آن مرتبه به مراتب بالاتر ترقی می کند، تا آنکه به مرتبه انسان برسد و از آن مرتبه نیز رهایی یابد. (همان)

- نتایج نزولی: در تناسخ نزولی قضیه کاملاً به عکس است. معتقدین به این نوع از تناسخ بر این باورند که نخستین منزل نور اسپهبد ابدان و اجساد انسانی است که آن را باب الابواب می نامند. این

نظریه مربوط به اشراقیون است آنها می گویند : نفوس نیکبختان کامل پس از مفارقت از بدن به عالم عقلی و فرشتگان عالم بالا متصل گردیده ، به سعادت می رسند که نه چشمی دیده ، نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است، اما غیر نیکبختان کامل ؛ مانند ، متوسطان آنان و ناقصان ( در نهایت نقص) و نیز اشقیاء (بنابر طبقاتشان) نفوسشان را از این بدن به بدن دیگری ( با توجه به اختلاف نظری که در مورد نقل و انتقال در بین قائلین به این نوع از تناسخ وجود دارد) ، منتقل می شود: برخی از تناسخیان تنها انتقال به بدن انسانی دیگر را جایز می دانند(نسخ) و برخی دیگر انتقال به غیر بدن انسان را جایز می شمارند، ولی شرط می کنند که به بدن حیوان باشد ( مسخ) و بعضی از آنها انتقال از بدن انسان به بدن نبات را نیز جایز می شمردند(فسخ) و بعضی دیگر انتقال به جسم جمادی را نیز تجویز نموده اند. (رسخ). (همان)

۳. ادله استحاله تناسخ در حکمت متعالیه:

در بین حکمای حکمت متعالیه ملاصدرا به گونه ای کاملاً مبسوط در این زمینه بحث نموده است او با تکیه بر اصل حرکت جوهری ، حدوث جسمانی و بقای روحانی نفس به چندین ادله بر ابطال تناسخ استناد کرده است:

- دلیل اول: تعلق نفس به بدن یک تعلق ذاتی و ترکیب آن دو ترکیب طبیعی و اتحادی است ، نه صناعی و یا انضمامی. از سوی دیگر جوهر هر یک از نفس و بدن با یکدیگر در سیلان و حرکتند، یعنی هر دو در ابتدای پیدایش نسبت به کمالات خود بالقوه اند و روی به سوی فعلیت دارند بنابراین تا هنگامی که نفس به بدن عنصری تعلق دارد، درجات قوه و فعل هر یک متناسب با درجات قوه و فعل دیگری است و هر نفسی در مدت حیات دنیوی اش با افعال و اعمال خود به فعلیت می رسد، به همین خاطر سقوط او به حد قوه محال است. چنانکه حیوان ، پس از رسیدن به کمال خلقت ، محال است بار دیگر نطفه و یا علقه گردد، چون این حرکت جوهری ذاتی است و برعکس شدنش به جبر، یا طبع، و یا اراده و اتفاق ، امکان پذیر نیست ، زیرا اگر نفس جدا شده از بدنی به بدن دیگر (

هنگامی که جنین و یا غیر جنین است) تعلق بگیرد، لازم می آید که یکی از آن دو بالقوه باشد و دیگری بالفعل، از سوی دیگر تعلق نفس به ماده بدنی ( پس از انقطاعش) محال خواهد بود.

(ملاصدرا، ۱۳۳۵، ج ۹، ص ۴-۲) / (سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۳۷۹) / (طباطبائی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۱۵)

- دلیل دوم: از دیگر براهین ملاصدرا این است که بدن هرگاه استعدادش به کمال برسد، آمادگی پذیرفتن روح دیگری به واسطه تناسخ تعلق گیرد، لازم می آید که یک بدن در دو روح داشته باشد، در صورتیکه انسانی نیست، جز آنکه با علم حضوری درک میکنند که یک انسان است. لازم به ذکر است که این دو استدلال را ملاهادی سبزواری و علامه طباطبائی نیز با بیاناتی دیگر مطرح کرده اند. ( همان ، ص ۹) / (همان ص ۳۸۰) / (همان)

دلیل سوم: لازمی تناسخ این است که نفس در فاصله بین انتقال از بدن قبلی به بدن بعدی برای مدتی هرچند کوتاه ، معطل و سرگشته بماند و در عالم وجود، تعطیل و سرگشتگی راه ندارد. (ملاصدرا، ۱۳۳۵، ج ۹، ص ۱۲)

- دلیل چهارم: ملاصدرا در ابطال تناسخ مطلق می گوید: نفس یا مجرد است و یا مادی و در هر دو صورت تناسخ ممتنع است ، زیرا اگر نفس مادی باشد منطبق در بدن خواهد بود و انتقال منطبعاً محال است. اگر قائل به تجرد نفس شویم، در این صورت عنایت الهی از تناسخ مطلق ابا دارد زیرا عنایت او در رسانیدن هر موجودی به غایت و کمال خود می باشد و اگر نفس پیوسته در بدنها متردد باشد ، از کمالی که شایسته آن است، برای همیشه بازداشته می شود و چنین امری بر خلاف حکمت و اقتضای عنایت الهی است. (ملاصدرا، ۱۳۶۲، ص ۳۸۳)

- دلیل پنجم: ملاصدرا برای ابطال تناسخ نزولی می گوید: اگر این نوع تناسخ صحیح باشد، لازم می آید که در زمان مرگ هر انسانی بدن حیوانی ایجاد شود که تازه متولد گردیده است و چنین امری در خارج واقع نمی شود. مرحوم سبزواری نیز متذکر این استدلال گردیده است. (ملاصدرا ، ۱۳۳۵، ج ۹، ص ۱۵) / (سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۳۸۱)

- دلیل ششم: ملاصدرا دلیل عمده بطلان تناسخ نزولی را این امر می داند که نفوس انسانها همواره به سوی غایات وجودی خویش در سیلان و حرکت اند و نفس مادام که در بدن استف تدریجا از حیث وجود شدیدتر می گردد و چنین تناسخی موجب حرکتب قهقراپی در طبیعت می شود و محال می باشد(همان)

- دلیل هفتم: ملاصدرا برای ابطال تناسخ صعودی می گوید: نفس حیوانی که به بدن انسان منتقل می شود از دوحال خارج نیست : یا منطبع در بدن است ، که در این صورت انتقال آن از بدنی به بدن دیگر از آن جهت که جوهر ناعتی انطباعی است ، محال می باشد و یا این که مجرد است. در این ثورت چگونه برای او نیل به مقام و رتبه انسانی حاصل گردیده است؟! در صورتی که برای حیوانات از جهت آلات و قوا، جز آنچه که مبادی آثار و افعال هیولائی و علاقه های زمینی که عبارتند از شهوت و انتقام( که هر دو کمال نفوس جنبندگان و چهارپایان است)، چیز دیگری نمی باشد و این دو ، دو اصل بزرگ برای جرم داشتن و فرو رفتن در اجساد می باشد، زیرا چیزی از این دو ( شهوت و انتقام) وقتی بر انسان که اشرف مخلوقات است غلبه یابد ، موجب می شود که درجه اش به نوع نازل حیوانی که با آن خو مناسبت دارد،پایین آورده شود و انحطاط یابد، خواه در این نشاه دنیایی باشد، البته اگر انتقال (آن گونه که طرفداران این نظریه می پندارند)درست باشد، ویا در نشاه آخرت باشد و نزد اهل حقیقت بطلان انتقال واضح است، چون مقتضای غلبه شهوت و غضب شقاوت نفس و منحط شدنش به مراتب حیوانات صامتی است که کمالشان در کمال یکی از دو قوه است، بنابر این محال و ممتنع است که وجود این دو قوه و افعال آن دو منشا بالا رفتن نفوس از درجه حیوانیت و درندگیشان به درجه انسانی که کمال نفسش در شکست این دو قوه است، باشد.(همان، ص ۱۶)

مرحوم سبزواری علاوه بر موارد ذکر شده ، در ابطال مطلق تناسخ می گوید: هیچکس علوم و یا ملکات نشاه قبل را به یاد نمی آورد، در حالیکه برخی از آنها غیر قابل زوال اند، پس تناسخ قطعاً محال می باشد.(سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۳۸۳)

## ب- مسخ:

مسخ در لغت عبارت است از آنکه انسانی صورتش دگرگون و زشت شود و در اصطلاح به معنای اعتقاد به انتقال روح از بدن انسانی به بدن حیوانی است که اوصافش با آن مناسبت دارد. (جبران مسعود، ۱۳۷۶، ج ۲، ض ۱۵۹۸)

در قرآن آیاتی وجود دارد که بر مسخ و مبدل شدن صورت انسانها به صورت حیواناتی از قبیل بوزینه و یا خوک دلالت دارد، آیاتی مانند (( قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبه عندالله من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القرده و الخنازیر و عند الصاغوت اولئک شر مکانا و اضل عن سواء السبیل : بگو اکنون که این کارها در نظر شما بد است ، میخواهید از کسانی به شما خبر دهم که از جهت سرانجام و پاداش خیلی بدتر از صاحبان این عمل باشند؟ آنان کسانی که خداوند به صورت میمونها و خوک ها مسخشان کرده . همان کسانی که پرستش طاغوت را کردند(آری) اگر ما مومنین را بد فرض کنیم، اینان بدتر و از راه حق منحرف ترند.(مائده/۶۰) و نیز آیه ((فلما عتوا ممن ما نهوا عند قلنا لهم کونوا قرده خاسئین: وقتی از آنچه که نهی شده بودند ، سرپیچی کردند، به آنان گفتیم که بوزینگان مطرود شوید.(اعراف/۱۶۶)

و با این آیه که می فرماید : ( ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السیت و قلنا لهم کونوا ترده خاسئین: و همانا دانستید به کسانی از شما که در روز شنبه تعدی کردند ، گفتیم که بوزینگان متروک شوید) بقره/۶۵) روایاتی نیز در زمینه محشور شدن انسان ها به صورتی غیر از صورت دنیوی آنها وجود دارد، از جمله این سخن پیامبر(ص) که فرمودند: متکبران در روز قیامت به صورت موجودات ریز و کوچکی محشور می شوند.(مجلسی، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۵۰) همچنین روایت دیگری از ایشان است که می فرمایند: در روز قیامت دندان کافر مثل کوه احد است. این روایت به این معنا است که روز قیامت دندان کافر در دهانش سنگینی می کند گویی کوه احد در دهان اوست در حالیکه ممکن است دندانهای همین کافر در دنیا مثل مروارید زیبا و درخشان باشد.(همان) و نیز روایتی از امام صادق (ع)

در این رابطه نقل شده که ایشان می فرمایند: من لقی المسلمین به وجهین و لسانین جاء یوم القیامه و له لسانان من نار: هر که با مسلمانان به ۲ رو و ۲ زبان برخورد کند روز قیامت بیاید، در حالیکه ۲ زبان از آتش دارد. (کلینی، ۱۳۷۰، ج ۵، ص ۲۹۹) جهت آشنایی بیشتر با این مسئله به بررسی نظر مهمترین حکمای حکمت متعالیه در این زمینه می پردازیم:

#### ۱- صدر المتالیهین:

ملاصدرا در ضمن تعبیر و تفسیر این آیات و روایات می فرماید: در واقع مسخ دارایی دو نوع می باشد. نوع اول عبارتند از: مسخ باطنی بدون تغییر صورت و نوع دوم مسخ باطنی همراه با تغییر باطنی صورت. پس در روایاتی مانند (یحشر للناس علی نیاتهم: مردم بر طبق نیت و سرایر خویش محشور می شوند. منظور مسخ باطنی است بدون آنکه صورت تغییر کند و اثری از صورت مسخ شده در ظاهر آشکار گردد در این نوع از مسخ صورت های اشخاصی که در باطن مسخ شده اند به صورت انسان مشاهده می گردند اما آنها در باطن خویش موجود دیگری هستند به نام ملک - اگر از نسخ اولیه و مقربین درگاه الوهیت باشند، یا به نام شیطان - اگر رانده و مردود و اهل فسق و... باشند، یا به نام کلب و خنزیر و یا هر حیوان دیگری که مناسب باطن آنهاست. گفتار زیر از پیامبر (ص) گواه بر صحت این نوع از مسخ است. آن حضرت در حق گروهی از امت خویش می فرماید ایشان در علانیه و آشکار برادران و دوست داران و در باطن و پنهان دشمنان شمایند. زبانشان در مقام گفتار از عسل شیرین تر است ولی دلهایشان دلهای گرگان خونخوار است. آنان برای فریب مردم و نشان دادن نرمی و شفقت لباس میش بر قامت می پوشند و خویشان را همچون میش شخصی نرم، رئوف و عاری از خطر جلوه می دهند. نوع دیگری از مسخ که همراه با تغییر صورت است آن است که باطن انسان مسخ شود و ظاهر او نیز از صورت اولیه انسان که قبلا داشته است به صورت باطنی وی که بدان صورت مسخ شده است انتقال یابد این نوع مسخ که در حقیقت بدترین نوع آن و رسوا کننده است به علت طغیان و غلبه قوه نفسانی انسان است تا به حدی که مزاج و شکل آدمی را به مزاج و شکل



حیوانی مناسب با صفت باطنی او تغییر می دهد و این قسم از مسخ جایز و ممکن است. بلکه در مورد گروهی از کفار و فجار که شقاوت نفس در آنها غالب و نیروی عقل و درایتشان ضعیف و قاصر بوده است، به وقوع پیوسته است. برای مثال طبق آیات قرآنی این نوع از مسخ در طایفه ای از بنی اسرائیل روی داده است ( ملاحظه فرمایید، ۱۳۸۲، ص ۲۷۶) ملاحظه فرمایید که نفس در ابتدای تکون فاقد هرگونه صورت کمالی است و صرفاً موجود جسمانی می باشد که استعداد رسیدن به صورت گوناگون را دارد و در سیردنیوی خود همواره به سوی یکی از صور فرشتگی، شیطنت، بهیمیت و درندگی در حرکت است و بدن عالم برزخ و آخرت خود را می سازد او پس از آن که در هر کدام از این امور به فعلیت برسد و ذاتش در اثر رسوخ صفات یکی از انواع به آن نوع مبدل گردد دیگر قوه و استعداد از او زایل خواهد گشت در این هنگام بدن عنصری را رها میکند و با بدن ساخته شده از اعتقادات، نیت و اعمال خود که از ماده و استعداد منزّه است، به سر خواهد برد در واقع هیچگاه نفس بدون بدن نخواهد بود و تفات بدن دنیوی با بدن برزخی در آن است که بدن برزخی محصول ملکات و اعمال نفس، در حیات دنیوی است؛ برای مثال، با رسوخ صفات درنده خوبی در نفس، بدن مثالی و برزخی او به شکل حیوانات درنده مجسم می شود، زیرا حقیقت این نفس در پایان حرکت خود، همان حیوان درنده ای است که در آن فعلیت یافته است. پس تجسم نفوس به صورت های یاد شده، در حیات دنیوی آنها نیست؛ بلکه در عالم برزخ و آخرت یعنی عالم ظهور حقایق است که در آن صورت های باطنی ظاهر و حقیقت نفوس آشکار می شود. (ملاحظه فرمایید، ۱۳۳۵، ج ۹، ص ۳۰-۳۱)

## ۲- حکیم ملاحادی سبزواری

مرحوم سبزواری نیز همانند ملاحظه فرمایید معتقد است که این آیات و روایات بر تحول باطن بر حسب ملکات و نیت و حشرالارواح بر صور برزخی و اخروی مناسب با آنها دلالت دارد. در نظر او این صورت ها آن گونه که تناسخیان می پندارند صور دنیوی و جدایی از نفس نیستند تا اشکالات وارد بر تناسخ را به همراه داشته باشند. ( سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۳۸۴) زیرا بنابر نظر تناسخیان نفس ناطقه ی انسانی

بعد از مفارقت از بدن به بدن حیوانات تعلق می گیرد به این صورت که نفوس سعید به حیوانات خوب و نفوس شقی به حیوانات بد تعلق می گیرد و به این تابع ملکات نفوس است. اگر نفسی دارای ملکه حرص باشد، بعد از جدایی از بدن ، به بدن مورچه ای که آماده پذیرش حیات است تعلق می گیرد همچنین اگر نفسی دارای ملکه سرقت باشد به بدن موش و اگر اهل شهوت باشد به بدن خوک و اگر درنده باشد به بدن سگ و گرگ تعلق می گیرد. مراد تناسخیان از این تعلقات ، تناسخ ملکی است. (سبزواری ، ۱۳۶۷، ص ۳۴۰)

در صورتی که صور موجود در نسخ صوری قائم به ذوات نفوس اندو نسبت به نفس قیام صدوری دارند.

( سبزواری ، ۱۳۸۳ ، ص ۳۸۴ )

در نظر مرحوم سبزواری آنچه که پیرامون این مطلب از جانب شرع مطهر رسیده است ، بر تجسم اعمال که به آن تناسخ ملکوتی میگویند حمل می شود. در واقع هرچند انسان در ابتدای آفرینش یک نوع است ولی بعد از شکل گرفتن خلیات دارای انواع مختلف می گردد به طور مثال اگر بر انسان ملک علوم و معارف و یا اخلاق حمیده غالب گردد ، به صفت ملک اعلام و یا ملک اعمال منصف می شود و اگر بر او صفات شیطنت، مکر ، غوطه ور گشتن در دنیا و دیگری منکرات غالب شود، مثل شیطان می شود و اگر بر وی شهوات و غضب حیوانی غالب شود مثل حیوانات بلکه بدتر از آنها می گردد(همان ص ۴۲۱)

از نظر مرحوم سبزواری رابطه صور دنیوی برزخی و اخروی نسبت به یکدیگر رابطه طولی است ، زیرا آنها در طول یکدیگراند. بنابراین صور اخروی کامل تر از صور برزخی و صور برزخی نیز کامل تر از صور دنیوی است. از این رو صورت نفس انسانی با طی کردن هریک از این مراتب کامل تر می گردد تا جایی که صورت محض می شود و در آن زمان اثری از ماده و لوازم مادی نخواهد داشت، زیرا آخرت موطن فعلیت و عاری از هرگونه ماده و استعداد است( سبزواری ، ۱۳۶۷، ص ۳۴۲-۳۴۱)

### ۳- علامه طباطبایی

علامه معتقد است که نفس بعد از مرگ می تواند مجدداً به عالم ماده بازگشته و به بدن عنصری خود تعلق بگیرد و این امر منافاتی با تجرد نفس ندارد و منجر به سیر نزولی از کمال به سوی نقص و از فعالیت به سوی قوه نمی شود زیرا نفس در زمان تعلق و بدن و پیش از مفارقت از آن نیز مجرد بوده است، پس تعلق دوباره نفس به بدن مسلماً منافاتی با تجردش نخواهد داشت.

نفس قادر است که پس از مرگ بازگشته ، روابطی را که با بدنش بیش از مفارقت از آن داشته است دوباره احیا و بازسازی کند. پس در این حال دوباره دست به کار شده قوه و آلات بدنی اش را به کار می بندد و آن احوال و ملکاتی را که در زندگی دنیوی اش به واسطه افعال مکرر تحصیل کرده است، تقویت نموده آن را دوچندان می کند. زمانی که انسان در اثر تکرار عمل صورتی از صور ملکات را کسب می کند نفسش به آن صورت منصور می شود زیرا نفس انسان در ابتدای حدوثش هیچ گونه نقشی ندارد و قابل پذیرایی در صورتی می باشد و توسط این صور بعد از ابهام ، مشخص و بعد از اطلاق مقید می گردد. پس اگر انسانی را فرض کنیم که صورت انسانی اش به صورت نوعی دیگر از انواع حیوانات از قبیل میمون ، خوک و ... مبدل شده باشد صورت حیوانیت به صورت انسانیتش نقش بسته و چنین شخصی انسان میمون و یا انسان خوک خواهد شد نه اینکه مانند تناسخ به کلی انسانیتش باطل گشته و به صورت خوکی و میمونی به جای صورت انسانیتش نقش بسته باشد و هیچ محذوری وجود ندارد که نفسانیات و صورت های نفسانی همان طور که در آخرت مجسم می شود در دنیا نیز از باطن به ظاهر درآمده مجسم گردد. پس مدلول آیاتی که بر استهاله و تبدیل صورت های انسانی به صور حیوانات در این عالم دلالت دارد. این نیست که نفوس انسانها بدن های خویش را رها کرده و به اجساد حیوانی تعلق گرفته باشد بلکه بدنها تابع نفوس اند و از این رو ممکن است اوصاف حیوانی در برخی از نفوس آن چنان نفوذ کرده باشد که موجب تغییر بدن های آنها شود.

(طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۱۴-۳۱۲)

## ج- سازگاری اعتقاد به مسخ و استحاله تناسخ:

باتوجه به آنچه گذشت می توان چنین نتیجه گرفت که قوام تناسخ به دو چیز است:

۱. تعداد بدن: در تناسخ دو بدن وجود دارد: یکی بدنی که روح از آن جدا می شود و دیگری

بدنی که روح پس از جداشدن ، به آن تعلق می گیرد( خواه گیاه باشد یا حیوان و یاجنین)

۲. رجوع از فعل به قوه: در تناسخ نفس از کمال خود به درجه ای مناسب با بدنی که به آن تعلق

می گیرد( خواه آن بدن گیاه باشد یا حیوان و یا انسان)، باز می گردد.

هیچ یک از این دو امر در مسئله مسخ وجود ندارد، زیرا کسانی که مورد لعن و خشم الهی قرار گرفتند

، با همان بدن های نخستین خود به صورت بوزینه و خوک درآمدند، یعنی از صورت انسانی به صورت

بوزینه ای و خوکی تبدیل شدند، بدون اینکه دو بدن موجود باشد و از سوی دیگر نفوس آن ها فعلیت

انسانی خود را از دست نداده است ، تا آنها به صورت جدید خود بنگرند و به این وسیله مورد عقاب و

کیفر واقع شوند. اگر جز این بود ( یعنی اگر نفوس آنان از مرتبه ای که داشت، به درجه نفس حیوانی

تنزل می کرد) بی شک آنان بوزینه واقعی می شدند و این دیگر کیف نبوده و نکال نامیده نمی شد، با

آن که خداوند آن را نکال می خواند و می فرماید : فجعلنها نکالا لما بین یدیها و ماخلفها و موعظه

للمتقین: و این عذاب را مایه عبرت حاضرین و آیندگان و پرهیزکاران قرار داده ایم!( بقره/۶۶)

در نتیجه توجه به این دوامر مساله مسخ در امتهای پیشین را از تناسخ جدا می سازد.

منابع :

۱. قرآن مجید، با ترجمه استاد محی الدین مهدی الهی قمشه ای
۲. جبران، مسعود ، فرهنگ الفبایی الرائد، ج ۲ ، ترجمه دکتر رضا اترابی نژاد، انتشارات آستان قدس رضوی ، چاپ دوم ، مشهد ، ۱۳۷۶ ش.
۳. سبحانی، جعفر، الالهیات، ج ۴، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، قم ریال ۱۴۱۳ ه.ق.
۴. سبزواری ، هادی بن محمد ، اسرار الحکم، انتشارات قدس ، چاپ دوم، قم ، ۱۳۸۳ ش.
۵. شرح منظومه ، انتشارات علمیه اسلامیه تهران، ۱۳۶۷ ش.
۶. صدرالدین شیرازی ، محمد بن ابراهیم، الاسفار الاربعه ، ج ۹، انتشارات دارالاحیاء التراث العزلی، چاپ دوم ، بیروت ، ۱۳۳۵ ش.
۷. الشواهد العربیه ، به کوشش مصطفی محقق داماد، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، تهران ، ۱۳۸۲ ش.
۸. مبدا و معاد ، ترجمه احمد بن محمد الحسینی اردکانی ، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ، ۱۳۶۲ ش.
۹. طباطبایی ، محمد حسین ، المیزان ، ج ۱، ترجمه محمدباقر موسوی ، دفتر انتشارات اسلامی ، چاپ نوزدهم ، قم، ۱۳۸۳ ش.
۱۰. فاختوری، حناخلیل جر ، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی ، ترجمه عبدالمحمد آیتی ، انتشارات علمی و فرهنگی ، چاپ چهارم، تهران ، ۱۳۷۳ ش.
۱۱. کلینی ، محمد بن یعقوب ، اصول کافی ، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۵، انتشارات اسوه، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۰ ش.
۱۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار ، ج ۷ ، دارالکتب الاسلامیه ، تهران، ۱۳۷۷ ش.